

مفاهیم وسیع و متنوع به شمار می‌رفت.

لوکیشن فیلم

محل فیلمبرداری دریاچه‌ای زیبا در میان دره‌ای خیال‌انگیز و فضائی تغزلی است که یک مجسمه بودا بسان فیلسوف غار افلاطون بر فراز دره قرار گرفته و بر اتفاقات دره نظاره می‌کند. دریاچه معبدی شناور را در میان خود مانند نگین انگشتری دارد. این معبد شناور تداعی کننده گل نیلوفر است، نیلوفری که جنبه مقدس آن در آغاز از محیط آبی آن ناشی می‌شد زیرا آب نماد باستانی اقیانوس کهنی بود که کیهان از آن آفریده شد. نیلوفر که بر روی سطح آب در حرکت بود به مثابه زهدان کیهانی آن به شمار می‌رفت. در تعلیمات بودا نیلوفر تا حد زیادی وارد قلمرو ماورا الطبیعه می‌شود. نیلوفر نماد ذات پاک جوهر طبیعت بشر یا همان بهشت بودائی است که بر اثر سامسارا، دایره بی پایان تولد مجدد، یا بر اثر جهلی که جهان مادی به وجود می‌آورد آلوده نمی‌شود. معبر ورودی و خروجی دریاچه هم دری است که هیچ حصاری ندارد، مانند اتاق‌های معبد درهائی که دیسوارى ندارند اما تنها معبر عبوری هستند که می‌تواند نمادی از انتخاب تنها راه صحیح میان راه‌های بیشمار دیگر باشد. دره‌های دریاچه که در آغاز هر فصل از فیلم به خودی خود گشوده می‌گردند حاوی تصاویری از دو نگهبان هستند که این دو نگهبان در داخل به شکل دو فرشته و در خارج به شکل دو هیولا هستند که این نیز می‌تواند نمادی از پاک بودن ذات بشر قبل از تماس با جهان مادیات باشد.



توجه بوداییان واقع شده است. داستان فیلم در خصوص استاد و شاگردی است که در فیلم حتی نام هم نداند چرا که در این چرخه فعلیت‌ها بسیار مهم‌تر از نام‌ها و شخصیت‌ها هستند. همه این‌ها ذراتی از جهان هستند. آنچه مهم است ذات انسان بودن است که کمال را طی می‌کند نه فردیت‌های ما. روزمرگی که تم دائمی زندگی در ذن بودیسم است در پنج فصل نمایش در آمده است. هر فصل بخشی از زندگی و حیات را در مراحل و جایگاه‌های مختلف به نمایش می‌کشد همان طور که طبیعت در این مسیر جوانه می‌زند، سبز می‌شود، خزان می‌کند و می‌میرد. شاگرد نیز متولد می‌شود، دوران نوجوانی و جوانی را سپری می‌کند، تجربه می‌اندوزد، در جایگاه شاگردی می‌میرد و به جایگاه استادی می‌رسد. به همین شکل استاد نیز مراحل کمال را طی می‌کند، استادی که در فصل‌های آغازین فیلم با پارو و طنابی که به پای خروس بسته شده قایق را حرکت می‌دهد در فصل‌های پایانی با نیروی چشم و فکرش قایق را کنترل می‌کند و سرانجام با رسیدن به کهولت و احساس ناتوانی با قرار دادن نوشته "بسته" روی دهان و چشمان خود و نشستن روی قایق و سوزاندن جسمی که کاهل و ناتوان شده در شمایل ماری از قایق دور می‌شود ماری که از ادوار پیش از تاریخ، به طور گسترده مورد پرستش بود و یک نماد دینی با

به وفور در فیلم به نمایش کشیده می‌شود. همانگونه که استاد مهارت کسب می‌کند و پس از مرگ به مرحله بالاتری می‌رود و استاد دیگری جایگزینش می‌گردد، شاگرد نیز رشد می‌کند، خطا می‌کند، تنبیه می‌شود، پرورش می‌یابد و استاد می‌شود. بسان طبیعت که متولد می‌شود، بار می‌دهد، خزان می‌کند و با رسیدن زمستان گویی که می‌میرد و اما بهاری نو دوباره از راه می‌رسد و همان راه را دوباره، دوباره و دوباره طی می‌کند گویا که تاکنون نبوده و این اولین بار است. فیلم از پنج اپیزود تشکیل شده و هر اپیزود به نام یکی از فصل‌های سال نامگذاری شده است. هر فصل نمایانگر یک مرحله از رسیدن به کمال در تمام کائنات است گویی کارگردان می‌خواهد داستان اجتناب‌ناپذیر تناسخ بودائی را به بیننده یادآوری کند. تناسخ که عبارت است از تعلق گرفتن روح آدمی بعد از مرگ به کالبد انسان دیگر یا حیوان یا نبات یا جامدات که این عقیده در اکثر ادیان هندوئی به چشم می‌خورد. در کیش بودایی عقاید و قوانین مختلفی حاکم است. از جمله قانون کارما یا کرمه به معنای کردار، که از برجسته‌ترین قوانین هندوان است، بدین معنا که آدمی نتیجه اعمال خود را در دوره‌های بازگشت مجدد خود در این جهان می‌بیند؛ کسانی که کار نیک انجام داده‌اند در مرحله بعد، زندگی مرفه و خوشی دارند و آنان که بدکارند، در بازگشت با بینوایی و بدبختی دست به گریبان خواهند بود و چه بسا به شکل حیوان بازگشت کنند. نام این بازگشت مجدد به دنیا سمسارا به معنای تناسخ است. هندوان معتقدند آدمی همواره در گردونه تناسخ و تولدهای مکرر در جهان پرنج گرفتار است و تنها راه رهایی انسان از گردونه تناسخ و تولدهای مکرر در جهان پر درد و بلا، پیوستن به نیروانا است که مورد



فیلم از پنج اپیزود تشکیل شده و هر اپیزود به نام یکی از فصل‌های سال نامگذاری شده است. هر فصل نمایانگر یک مرحله از رسیدن به کمال در تمام کائنات است گویی کارگردان می‌خواهد داستان اجتناب‌ناپذیر تناسخ بودائی را به بیننده یادآوری کند

